

زمینه‌های «عرب شدن» مصر در صدر اسلام (۲۱ تا ۶۴ هجری)

فیروز آزادی*
دکتر سید اصغر محمودآبادی**

چکیده

عرب شدن مردم مصر، یکی از موضوعات پژوهشی در تاریخ صدر اسلام است. مصریان که از تسلط سیاسی و فرهنگی بیزانسی‌ها ناخورسند بودند، هنگام ورود اعراب در برابر آنها ایستادگی نکردند و والیان مصر که از طرف خلفا برای اداره مصر اعزام می‌شدند، با «اهل ذمه» و به ویژه ساکنان اصلی مصر یعنی «قبطیان» براساس عهدنامه‌ها و پیمان‌ها رفتار می‌کردند. شرایط پیمان‌ها به گونه‌ای بود که موجب استحکام روابط اعراب فاتح با بومیان مصر می‌شد. پس از فتح مصر، تعداد زیادی عرب و مسلمان به این سرزمین وارد شدند. با آمدن قبایل عربی به مصر و افزایش تماس دو گروه مسلمان و قبطی، زمینه‌های پذیرش زبان و فرهنگ عربی در مصر فراهم شد. شماری از مصری‌ها تا پایان حکومت سفیانیان، مسلمان و عرب شده بودند، اما این روند، در دوره‌های بعدی و طی دو قرن پس از اسلام رفته رفته و تدریجی صورت گرفت تا سرانجام مصر یک مملکت عربی شد. پی‌گیری ریشه‌های عرب شدن مصری‌ها با یک تحقیق تاریخی به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی، هدف این نوشتار است.

واژه‌های کلیدی

قبطیان، فتح مصر، تعریب، زبان عربی، مصر
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان Azadif196@gmail.com

** دانشیار تاریخ دانشگاه اصفهان a.mahmoudabd@ltr.ui.ac.ir

مقدمه

گرایش مردم مصر به فرهنگ و زبان عربی، در کتاب‌ها و مقاله‌های زیادی منتشر شده است. بیشتر این پژوهش‌ها، در قالب تاریخ سیاسی - اجتماعی مصر ارائه گردیده است. دکتر ممدوح عبدالرحمن الریطی در کتاب «دورالقبایل العربیه فی صعيد مصر»، آلفرد بتلر در کتاب «فتح العرب للمصر»، و دکتر، اس ترتون در کتاب «الامويه فی مصر»، عبدالله خورشیدالبری نویسنده کتاب «القبائل العربیه فی مصر»، محمود محمدزاده نویسنده کتاب «مجتمعات اسلامیه»، سیده اسماعیل کاشف در کتاب «مصر الاسلامیه و اهل الذمه» و منی حسن احمد محمود نویسنده کتاب «دراسات فی السياسه العامه للدوله الاموی فی مصر» موضوع عرب شدن مردم مصر را به بحث گذاشته‌اند. عقیده بیش‌تر این پژوهشگران این است که مصری‌ها و عرب‌ها از دیرباز پیوندهای عمیقی با هم داشته‌اند. در این کتاب‌ها پاسخی جامع و کامل به پرسش‌های این مقاله را نمی‌توان یافت. محمدابراهیم المرشدی در کتاب «عروبه مصر و اقباطها» و دکتر علی الخریوطی در کتاب «التاریخ الموحد لامه العربیه» و نوشته‌هایی از این دست تلاش می‌کنند که فرهنگ و زبان قبطی‌ها را پیش از فتح اسلامی، عربی شده نشان دهند و به نظر می‌رسد این دسته نویسندگان در پی تلقین وحدت همه کشورهای کنونی عرب می‌باشند و آثار آنها خالی از اغراض سیاسی و اجتماعی نیست. ویژگی این پژوهش نسبت به کتاب‌های نامبرده، ارائه شواهدی است که نشان می‌دهد پذیرش فرهنگ و زبان عربی در مصر، پس از اسلام رخ داده است و عامل اساسی این رخداد، عرب‌های مسلمان و حضور اسلام در این سرزمین بوده است، تفاوت دیگر این است که مقایسه‌ای بین ایران و مصر صورت گرفته است، مقایسه گسترش زبان عربی و اسلام در ایران با مصر می‌تواند ما را به کسب پاسخی علمی تر به سؤالات این پژوهش رهنمون باشد.

«انتشار زبان عربی و حرکت مردم مصر به سوی عرب شدن» یکی از رویدادهای مهم در «سیر تاریخ، تمدن و فرهنگ اسلامی» محسوب می‌شود. فتح مصر و الحاق آن به قلمرو مسلمان‌ها، تأثیر قابل توجهی در سرنوشت کلی حاکمیت اسلامی داشته است. تشکیل «امت واحد» عربی - اسلامی، در قرن‌های اولیه هجری، به علل و زمینه‌های گوناگون مربوط بوده است. در این نوشتار به علل و زمینه‌های انتشار زبان تازی و فراگیر شدن فرهنگ عربی در مصر، پرداخته می‌شود، مهم‌ترین سؤالاتی که در این چارچوب مطرح می‌شود، عبارتند از:

- ۱- چه عللی زمینه‌های پذیرش، «فرهنگ عربی - اسلامی» مصری‌ها را فراهم کرد؟
- ۲- زبان و فرهنگ عربی چگونه و از چه راه‌هایی در مصر منتشر شده است؟

فرضیه‌ها

- ۱- فتح اسلامی و آمدن عرب‌های مسلمان به مصر و نزدیکی فرهنگی و قومی با مردم آنجا، زمینه پذیرش «فرهنگ عربی - اسلامی» را فراهم کرد.
- ۲- زبان و فرهنگ عربی، به علل اختلاط عرب‌ها و «قبطی‌ها» و در مواردی بر اثر فشارهای سیاسی - اجتماعی عرب‌های مسلمان در مصر، منتشر شد.
- ۳- در هیچ کدام از منابع «دست اول» تاریخ مصر، نمی‌توان پاسخی کامل و جامع برای پرسش‌های این تحقیق یافت. زیرا «پذیرش فرهنگ و زبان عربی در مصر» تدریجی و آرام و طی چند قرن صورت گرفته است. از این رو پژوهشگر ناچار است، نشانه‌های تغییر رفتار سیاسی - اجتماعی مصری‌ها را در کتب و اسناد گوناگون پی گیری کند. تحقیقات جدید برخی مستشرقان و نویسندگان عرب و مصری در مورد

فتح مصر است و این نظر به حقیقت نزدیک تر است. اعراب پس از محاصره باب الیون (مرکز تجمع سپاه روم) قلعه را تصرف کردند و لذا قبطیان پیشنهاد آشتی را پذیرفتند و عهدنامه‌ای بین مقوقس و عمرو عاص امضا شد که شرایط آن در کتاب مورخان قبطی مانند حناللقیوسی و مورخان فتوح اسلامی آمده است (بتلر، ۱۹۳۲: ۲۶۶-۲۶۵). امپراتور روم از عقد این قرارداد خشمگین شد ولی مقوقس به این مخالفت و قعی نهاد و حتی او و قبطیان به یاری اعراب برخاستند (ابن عبدالحکم، ۱۹۲۰: ۷۲). یکی از مسائلی که در مورد اسکندریه و فتح آن، مورد مناقشه است، آتش سوزی کتابخانه این شهر توسط مسلمین است. اصل داستان ظاهراً از قرن هفتم هجری به بعد در برخی کتب می آید. اما پژوهشگری که روند فتوحات مسلمانان و پیمان‌ها و قراردادهای آنها را پی گیری کند، متوجه می شود انجام چنین عملی از مسلمین، بعید است (آزادی، ۱۳۸۴: ۲۸ تا ۲۵). عمرو عاص پس از فتح کامل مصر، از طرف خلیفه وقت، عمر بن خطاب، ولایتی تام و کامل و به عبارت دیگر ولایت عامه داشت (شعیب، بی تا: ۴۰۷). از نظر اجتماعی، مردم مصر در جرگه «اهل ذمه» درآمدند و طبق قراردادهای خود با مسلمین «جزیه» و «خراج» می پرداختند و سایر احتیاجات مورد نیاز مسلمانان را تأمین می کردند. با این حال وضعیت آنها نسبت به دوران بیزانس بهتر شد و رفته رفته آماده پذیرش فرهنگ و زبان جدید عربی - اسلامی می شدند. عثمان وقتی به خلافت رسید، عبدالله بن ابی سرح را به خراج مصر و عمرو عاص را بر لشکر آنها والی کرد و سپس عمرو را برکنار کرد و جمع هر دو را به ابن ابی سرح داد (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۳۹ و ابن خلدون، ۱۳۶۸: ۴۲۰/۳). وی تا سال ۳۵ والی مصر بود. مهم ترین حادثه زمان حکومت او بر مصر قتل خلیفه سوم، عثمان، به وسیله شورشیان مسلمان، بویژه بوسیده

نگاهی به تاریخ مصر از فتح اسلامی تا پایان حکومت سفانیان (۶۴-۲۱ ه. ق)

از آنجا که این نوشتار بر این فرضیه استوار است که عرب شدن مصری‌ها پس از اسلام رخ داده است، اشاره‌ای به تاریخ مصر در دهه‌های اول هجری ضروری به نظر می‌رسد. اوضاع مصر پیش از فتح مسلمین به گونه‌ای بود که شرایط را برای فتح آسان می‌کرد. شیوه‌هایی که رومی‌ها و بیزانسی‌ها برای اداره مصر به کار می‌بردند، موجبات نارضایتی اهالی اصلی مصر، یعنی قبطیان، را فراهم آورده بود. حکام بیزانس هدفی جز جمع‌آوری اموال برای حکومت مرکزی نداشتند و توجهی به رفاه مردم و آبادانی بلاد نمی‌کردند (اجتهادی، ۱۳۶۳: ۶۸). سیستم مالیاتی بیزانس در مصر، نظامی پیچیده و بسیار پر اشکال و از لحاظ ماهیت ظالمانه و از لحاظ روش نامنظم بود و تنها یک طبقه از این اوضاع بهره می‌برد و آن طبقه اربابان مالک بود. (دنت، ۱۳۵۸: ۱۰۸ و ۱۰۹). از نظر مذهبی بیشتر مردم مصر بر مذهب یعقوبی بودند ولی امپراتور روم و کلیسای قسطنطنیه مذهب «ملکایی» را پذیرفتند. امپراتور هرقل سعی کرد با اعمال فشار، مذهب ملکایی را ترویج دهد و اسقف کیروس در مصر نیز قبل از فتح اسلامی بر قبطیان بسیار سخت می‌گرفت (مونس، ۱۳۸۴: ۶۱ و اشپولر، ۱۳۵۴: ۵۰). حاکم مصر از طرف رومیان در آن زمان کسی بود که عرب‌ها او را «مقوقس» می‌گفتند. نارضایتی قبطی‌ها از حاکمیت رومیان، زمینه پذیرش عرب‌ها را به عنوان مردمانی نجات دهنده از ستم دولت بیزانس فراهم کرده بود. فتح مصر را سال بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و پنج هم آورده‌اند (طبری، ۱۴۰۸: ۵۱۱/۲؛ مقریزی، خط‌ط ۲۸۸/۱ و الکندی، ۱۴۰۷: ۱۵). از مجموع گزارش‌ها می‌توان نتیجه گرفت که سال بیستم، سال

مصریان بود. از بین کشندگان عثمان بیش از نیمی مصری بودند (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۷۲/۲). پس از خلافت علی(ع) قیس بن سعد بن عباده به حکومت مصر انتخاب شد. معاویه با طرح یک نقشه، با مکر و حيله موجب برکناری او از حکومت مصر شد (الکندی، ۱۴۷۰: ۲۴ و مقدسی، ۱۳۸۱: ۸۸ و طبری، ۱۳۶۲: ۲۴۸۸/۶ و بلاذری، ۱۳۹۴: ۳۰۷/۲ و ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۱: ۷۸). به دنبال برکناری قیس بن سعد بن عباده، محمد بن ابوبکر برای حکومت مصر انتخاب شد. با قتل مالک اشترکه برای علی(ع) هم بسیار سنگین بود، علی(ع) طی نامه‌ای محمد بن ابوبکر را بر حکومت مصر ابقا کرد. و او را به پیکار با دشمن فراخواند و محمد هم در جواب نامه علی(ع) اعلام آمادگی کرد (ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۱: ۹۷).

پس از آمدن لشکریان معاویه و عمرو عاص، سپاهیان محمد او را رها کردند و او خود به تنهایی رو به بیابان نهاد تا به خرابه‌ای رسید. سپس دستگیر شد و به قتل رسید. به گفته یعقوبی، محمد، یمنی‌ها (اعراب قحطانی) را از خود رنجانده بود و هم آنان بودند که عمرو بن عاص را کمک کردند و محمد را تنها گذاشتند (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۹۹/۲). عمرو بن عاص پس از غلبه بر محمد بن ابوبکر در صفر سال ۳۸ هـ. ق دوباره والی مصر گردید و این بار از طرف معاویه بن ابی سفیان. به فاصله دو سال پس از این حادثه، خلافت جدیدی به نام «امویان» تشکیل شد که در مواردی آن را دوران خلفای اموی و گاهی آن را دوران «سلطنت بنی امیه» می‌نامند. بیش‌تر حوادث سیاسی - نظامی این دوران (۴۱- ۳۸ هـ. ق) در جهان اسلام و مصر تحت تاثیر درگیری‌ها و کشمکش‌های علی(ع) و معاویه بود، و در این میان والی جدید مصر، عمرو عاص، در بسیاری از آنها دخالت مستقیم یا غیر مستقیم داشت. با شهادت علی(ع) در رمضان سال چهلیم هـ. ق شرایط تا حدود

فراوانی به نفع معاویه تغییر کرد و دوران کوتاه و پر آشوب امام حسن(ع) نیز در نهایت منجر به پیروزی معاویه در عرصه سیاسی شد. معاویه با عمرو قرار بسته بود که فقط از خراج مصر، جیره سربازان را بدهد و مابقی را هر طور که خواست خرج کند، (الکندی، ۱۴۰۷: ۳۲ و مقریزی، بی تا: ۳۰۰/۱) چون مصر طعمه عمرو بود لذا او پس از دادن ارزاق سپاهیان و حقوق کارمندان و اصلاح برخی امور بلاد، مابقی را به خزانه شخصی خود می‌برد (علی ابراهیم، ۱۳۵۷: ۵۷). مورخان مصری، والیان مصر را پس از مرگ عمرو بن عاص با ذکر سال‌های حکمرانی به ترتیب: عتبه بن ابوسفیان (۴۴- ۴۳) عقبه بن عامر جهنی (۴۷- ۴۴) مسلمه بن مخلد انصاری (۶۲- ۴۷) سعید بن یزید (۶۴- ۶۲) عبدالرحمن بن حجدم (۶۵- ۶۴) و عبدالعزیز بن مروان که با روی کار آمدن وی عصر سفیانیان خاتمه یافته بود. در سال ۴۷ هـ. ق و به دنبال برکناری عقبه بن عامر، مسلمه بن مخلد امارت مصر را به دست گرفت. از مجموع گزارش‌ها استنباط می‌شود که حکومت مغرب در سال ۵۰ هـ. ق به حوزه نظارت مسلمه بن مخلد اضافه گردید (الکندی، ۱۹۰۸: ۳۸ و ۳۹). او اولین کسی بود که حکومت مصر و مغرب را با هم داشت. (ابن عبدالحکم، بی تا: ۲۶۰) مسلمه بن مخلد انصاری، از سال ۴۷ تا ۶۲ که فوت کرد، والی مصر بوده است. او حتی پس از مرگ معاویه بر مقام خود باقی ماند و دو سال آخر امارت او با خلافت یزید مصادف بود. پس از مرگ مسلمه بن مخلد، سعید بن یزید ازدی، که اهل فلسطین بود، از طرف یزید، به عنوان والی جدید مصر برگزیده شد و او در سال ۶۲ هـ. ق به مصر آمد. مردم مصر او را دوست نمی‌داشتند و به او اعتراض می‌کردند و قوانینش را نمی‌پذیرفتند و به او تکبر می‌کردند. از این رو دولت او متزلزل بود اما وقتی که یزید بن ابوسفیان مرد، و عبدالله بن زبیر

از قبطیان علیه مسلمانان گزارش نشده است و روابط بین آنها، روزبه روز، بیش تر می شد و زمینه پیوند دو نژاد و فرهنگ با هم فراهم شد.

حضور فرهنگ سامی و عربی در مصر قبل از اسلام

سامی ها به طایفه ای بزرگ از ملل مختلف که از نسل سام پسر نوح بودند، اطلاق می گردد و نژادهای اقوام بابلی، آشوری، عبری، فنیقی، آرامی و عربها را شامل می شود (نیکلسون، ۱۳۶۹: ۱). گرچه بنا بر گفته مورخان و تبارشناسان، هیچ نژاد خالص و پاکی یافت نخواهد شد، (دورانت، ۱۳۶۸: ۴۳۲) اما مورخان عرب، نژاد این قوم را به دو دسته کلی عرب بائده (از بین رفته) و عرب باقیه، تقسیم می کنند و عرب باقیه نیز دو گروه است: عرب اصیل (عاریه) یا قحطانی و عرب مستعربه یا عدنانیه. نظر علما و تبارشناسان در مورد خاستگاه اقوام سامی این است که مهد و مسکن سامی ها، جزیره العرب بوده است. در طول تاریخ دسته هایی از آنها به سوی غرب آسیا و میان دورود (بین النهرین) و شام رفتند و عده ای هم از صحرای سینا گذشته به سوی سرزمین های مستعد زراعت رحل اقامت افکندند (مجلات شیریازی، ۱۳۵۷: ۸۲). حام و سام دو فرزند نوح (ع) بوده اند که از نظر تبارشناسان عرب و مسلمان جد اقوام آسیای غربی و شمال آفریقا محسوب می گردند. برخی از مستشرقین می گویند سامی ها و حامی ها در یک محل و پهلوی هم می زیسته اند و خاستگاه اصلی آنها کشور کنونی سومالی بوده است. سپس سامی ها از طریق باب المندب به شبه جزیره عربستان آمدند و حامی ها به سوی شمال آفریقا (مصر و مغرب) رفتند و این رخدادها مربوط به عصر ما قبل از تاریخ است (المرشدی، ۱۹۹۳: ۱۵). مورخان مسلمان و تاریخ نگاران محلی مصری، مصری ها

دعوت خود را شروع کرد، مردم مصر با ابن زبیر بیعت کردند و فقط معدودی افراد مثل سعید بن یزید، ابا نمودند. دوران امارت او نزدیک به دو سال بود. (مقریزی، خطط: ۲۰۱/۱ و ابن تغری بردی، ۱۴۱۳: ۲۰۶/۱ و الفیل، ۲۰۰۷: ۵۴) «حکومت اسلام در زمان بنی امیه، سلطنت مطلقه بود و خلافت یا موروثی بود و یا سرنوشتش با شمشیر مشخص می شد» (دورانت، ۱۳۶۳: ۱۲۰). والیان مصر موظف و مأمور به اجرای دقیق سیستم متمرکز قدرت بودند. و حفظ مقام و قدرت آنها در سایه رعایت این اصل مهم بوده است. مصر در دوره اموی برای این حکومت یک ایالت مهم محسوب می شد و ولایت مطمئنی برای دولت اموی بود و دلایل آن این بود که سابقه سیطره امویان بر آنجا نسبت به سایر سرزمین های اسلامی بیش تر بود و مصر به عنوان مرکز نیروهای عرب در شرق دریای مدیترانه قرار گرفت و در همه عملیات های دریایی شرکت داشت. سپس پایگاه فتح مغرب و اندلس شد و برای مدت حدود ۵۰ سال نیروهای جنگی در مغرب، در اطاعت مصر بودند (حسن احمد محمود و منی، ۱۴۲۲: ۵۸). عربها در بلادی که فتوح خود را تمام کردند، نظام اداری را که در آنجا بود به همان حال که یافته بودند باقی گذاشتند و کارمندان را که از مقابل آنها نرفته بودند، برجای گذاشتند، عربها در آن زمان توانایی کتابت را در امور بیت المال نداشتند و شاید هم به این کار رغبتی نداشتند (ترتون، ۱۹۹۴: ۱۰۳). این وضعیت یعنی استفاده از ذمیان و زبان آنها در دفترها و دیوانها تا زمان عبدالملک پابرجا بود و حتی در مصر تا زمان ولید بن عبدالملک، زبان دیوانها، هنوز یونانی باقی مانده بود (الکندی، ۱۴۰۷: ۸۰). ولی از زمان عبدالملک بود که نظام اداری مسلمین شکل گرفت و ممیزات و ویژگی های خود را بوجود آورد. در همه این دوران (۶۴ تا ۲۰ هـ. ق) هیچ شورش یا اعتراضی

قبطی‌ها) را از نسل حام بن نوع (ع) می‌دانند و می‌گویند کلمه مصر بر گرفته از نام یکی از نوادگان حام است. (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۷۷/۱ و مسعودی، ۱۳۷۰: ۱۷۹ و مقریزی، بی تا: ۲۱/۱) از نظر کتب مقدس (انجیل و تورات)، مصر به نوادگان حام بن نوح اطلاق می‌گردد و کلمه مصر یک واژه‌ی سامی است. (Bosworth, 1986: 197- 198) با این وجود نژاد شناسان، بیش‌تر مردم مصر را با توجه به خصوصیات ژنتیکی از نژاد مدیترانه‌ای می‌دانند. در ادامه ابتدا نظر چند تن از محققان عرب و مصری را که معتقدند حضور فرهنگ سامی و عربی پیش از اسلام، مصری‌ها را «مستعربه» کرده بود، مطرح می‌شود و سپس با ارائه شواهدی به نقد این نظرات پرداخته می‌شود. از قراین و شواهد تاریخی پیداست که از قدیمی‌ترین دوران‌های ماقبل تاریخ تا فتح اسلامی مصر، ارتباط بین عرب‌ها و نژاد سامی با مصری‌ها وجود داشته است و بویژه مهاجرت‌های زیادی از سمت اقوام سامی و عرب‌ها به سرزمین کنونی مصر صورت گرفته است. یک سلسله از فرمانروایان مصر قدیم که حدود ۱۰۸ سال بر این سرزمین حکمرانی کرده‌اند، از نژاد عرب بوده‌اند، آنها به هیکسوس‌ها مشهورند حکومت آنها، از سال ۱۶۷۵ ق.م تا ۱۵۶۷ در سراسر مصر برقرار بوده است (سیف الدوله، ۲۰۱۰: ۲). آنان با لهجه قدیمی عربی تکلم می‌کردند و زبان آنها برای مدتی، در مصر جنوبی متداول می‌شود (المرشدی، ۱۹۹۳: ۱۷). وجود راه خشکی «ادویه» که ساحل دریای سرخ را به رود نیل متصل می‌کرد و مهاجرانی که از طریق دریای سرخ، که مجاور مصر بود، به این سرزمین می‌آمدند، روند ورود عرب‌ها را به مصر به فرایندی مستمر تبدیل کرده بود. نوشته‌های مصری از عهدخاندان دوم فرعون‌ها، دست کم ده مرتبه به اسم «عرب» اشاره دارد. در ناحیه دلتا (جنوب مصر) مکان‌هایی برای عبادت خدایان عرب،

مانند لات، پیدا شده است. در «مفیس» تابوتی پیدا شده است که بر روی آن با خط مسند (خط عرب‌های جنوبی) بر روی آن «زیدالله» نوشته شده است، این فرد تاجری عرب بوده است که در منطقه حضور داشت. حتی هنگام هجوم رومی‌ها به مصر، کلئوپاترا، ملکه مصر، از گروهی عرب کمک می‌گیرد (الدالی، ۲۰۱۰: ۵). در کتاب جغرافیایی «حدود العالم» آمده است که اهرام مصر را فرعون بنام هرمیس، پس از طوفان ساخته بود و بر این بناها به عربی نوشته است: «بنیها بقدره فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ كَيْفَ بُنِيْنَاهَا، فليخربها» (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۷۶) ظاهراً چنین کتیبه‌ای در تحقیقات باستان‌شناسی مصر، یافت نشده است، اما این سخن نشان از آن را دارد که نویسندگان مسلمان، معتقد بوده‌اند که زبان و فرهنگ عربی از دیرباز در مصر وجود داشته است. فراغنه در مصر حدود ۲۴۰ سال بر بلاد عراق و شام مسلط بوده‌اند در این خلال تعداد زیادی اقوام سامی و شامی به مصر آمده‌اند (المرشدی، ۱۹۹۳: ۱۸).

ارتباط نژادی و تجاری بین مصری‌ها و عرب‌های جنوبی بیش‌تر بوده است و از نوشته‌هایی که در جنوب عربستان یافت شده است، اسامی زنان مصری که با اهل یمن ازدواج نموده‌اند وجود دارد. همچنین برخی از مورخان از وجود عقاید مصر قدیم و اسامی خدایان مصری در سرزمین‌های عربی سخن گفته‌اند و به ارتباط نزدیک شهرهای مصری، که در ساحل غربی دریای سرخ بوده‌اند، با عرب‌ها اشاره دارند. (الدالی، ۲۰۱۰: ۶) پیش از عهد مسیحیت، بیش‌تر آسیای غربی صبغه سامی به خود گرفته بود. این مسئله هم از نظر نژادی و هم زبانی و تمدنی رخ داده بود به طوری که با وجود تسلط تمدن‌های یونان، روم و ایران، مناطق دور از شهرهای بزرگ بر همان فرهنگ و سنت‌های سامی باقی مانده بودند. سامی‌ها در مصر نیز تاثیرات مشخص

کاربرد برخی لغات را کنار نهادند، در حالی که این لغات اصیل در مصر همچنان باقی ماند. زبان قدیم مصری‌ها در مقررات صرف و نحو مشابهت بزرگی با زبان‌های سامی (عبرانی، عربی و آرامی) داشته است. ولی به مرور زمان لغات آفریقایی شرقی و آفریقایی شمالی به این زبان راه یافته است. «احمد کمال محقق معاصر در فرهنگ خود هزاران لغت مصری قدیمی را در معنی و مبنا با لغات عربی یکی می‌داند و آن را دلیلی محکم برای اثبات این نظریه می‌داند که اصل زبان مصری و عربی یکی بوده است» (المرشدی، ۱۹۹۳: ۲۲). برخلاف نظر محققان عرب و مصری که تلاش می‌کنند، مصر را قبل از فتح اسلامی یک کشور مستعربه (عرب شده) قلمداد کنند، آغاز عرب شدن مصر را بایستی از فتح اسلامی به بعد دنبال کرد. اما زمینه‌ها و شرایط تعریب مصر و گسترش زبان عربی در این سرزمین از قبل فراهم شده بود. اینکه دیوان‌های مصر، دیرتر از دیوان‌های شام و عراق به عربی برگردانده شد، خود می‌تواند دلیلی بر این موضوع باشد که زبان مصری‌ها به زبان عرب‌ها، نزدیکی زیادی نداشته است. یکی از محققان می‌نویسد: «می‌توان گفت علت تسریع در نقل دیوان‌های شام و عراق نسبت به مصر آن بوده که این دو استان در روزگار پیش از اسلام، سرزمین‌های عربی به شمار می‌رفتند» (حلاق، ۱۹۸۰: ۶۰). گرچه این نظر را به طور کامل نمی‌توان پذیرفت، ولی می‌توان گفت که مصری‌ها نسبت به مردم عراق و شام از نظر زبانی و فرهنگی با تازیان فاصله بیشتری داشته اند.

در ادامه این نوشتار به علل مهمی که عرب شدن مصری‌ها را سرعت بخشیده، اشاره می‌شود. بدیهی است که انتشار اسلام در مصر نقشی اساسی در ترویج زبان عربی داشته است. عدم مقاومت مصری‌ها در برابر مسلمین و گاهی کمک به آنها در فتح مصر، به علت

و مهمی را برجای نهاده بودند. زیرا حاصلخیزی و آب و هوای مصر جماعت زیادی از سامی‌ها را به این سرزمین کشاند و «بر اثر امتزاج سامی‌ها با اقوام بومی آنجا «ملت معروف مصر» در تاریخ بوجود آمد» (الخریوطلی، ۱۹۷۰: ۲۱ و ۶۶). عرب‌های شمالی نیز که خود را از فرزندان اسماعیل فرزند ابراهیم (ع) می‌دانند، در متون تاریخی و نوشته‌های مورخان مسلمان آنها را «ابناء هاجر» می‌گویند زیرا اسماعیل (ع) فرزند هاجر مصری بوده است و حتی پیامبر (ص) عرب‌ها را به رعایت صله رحم با مصری‌ها توصیه کرده است. حکومت عربی تدمر، در اواخر قرن سوم میلادی برای مدتی مصر را تحت سلطه خود داشت و موجب حضور فرهنگ سامی و عربی در مصر گردید (المرشدی، ۱۹۹۳: ۲۰).

برخی زبان شناسان و محققان عرب معتقدند که زبان قدیمی مصری که آن را با خط هیروگلیفی می‌نوشتند در اصوات و صیغه‌ها و مفردات مشابهت زیادی با زبان‌های سامی دارد و نشان می‌دهد که اصل آن جداگانه نیست، بلکه ریشه آنها مشترک بوده است (المرشدی، ۱۹۹۳: ۲۲). برخی از نام‌های قدیمی مصری، عربی هستند. مانند: کریم، رجب، برعی، بنا، یونس، سمیر، سوسن، عابد (الدالی، ۲۰۱۰: ۶). به عقیده خیلی از محققان عرب و مصری، مصر قدیم قبل از فتح اسلامی، عرب شده بود. ولی فتح اسلامی آن را به طور صریح آشکار نمود. (المرشدی، ۱۹۹۳: ۹) به نقل از محمد عزه دروزه در کتاب «عروبه مصر قبل الاسلام» و محمد العزب موسی در کتاب «وحده تاریخ مصر»، وجود تشابهات زیاد بین لغات آشوری، بابلی، آرامی، کنعانی، عربی و حبشی با لغات مصر قدیم نشان می‌دهد که این زبان‌ها از یک ریشه هستند (المرشدی، ۱۹۹۳: ۱۵). اختلاف ظاهری که بین زبان مصر قدیم با عربی به وجود آمده است، ناشی از این بود که عرب‌ها

«هم‌جنس بودن» این دو قوم نبوده است، بلکه وجود اختلافات شدید مذهبی، اجتماعی و سیاسی قبطی‌ها با رومی‌های حاکم و رفتارپسندیده فرماندهان مسلمان و نیروهای اسلامی در جریان فتح شام و مصر، موجب استقبال مصری‌ها از عرب‌های مسلمان شد. گرچه نمی‌توان منکر حضور فرهنگ و شماری واژه عربی در مصر پیش از اسلام شد، ولی بنا بر عللی که در صفحات پیش رو بیان خواهد شد، عرب شدن مصری‌ها پس از اسلام رخ داده است.

گسترش فرهنگ و زبان عربی در مصر در مقایسه با

ایران

تلاش برای یافتن پاسخی برای این سؤال که چرا ایرانی‌ها با پذیرش اسلام «عرب» نشدند ولی مردم مصر کاملاً فرهنگ و زبان عربی را پذیرا شدند، می‌تواند راهگشای مهمی برای یافتن علل «عرب شدن» مردم مصر باشد. کار فتح ایران وسیله اعراب مسلمان هم زمان با مصر به پایان رسید و حکومت ساسانی از بین رفت. یکی از تفاوت‌های اساسی فتح مصر با ایران این است که حکومت مسلط بر مصر از جنس مردم قبطی نبود، بلکه رومی بودند. اما حکومت ساسانی، ایرانی بود، در مصر زبان رسمی یونانی بود و زبان گفتار مردم و کلیساها، قبطی بود اما از نوشته‌های زبان قبطی چیزی نمانده بود، اما در ایران نوشته‌های زیادی به زبان پهلوی ساسانی به صورت متن‌های دینی و تاریخی و اجتماعی باقی مانده بود که تعدادی از آنها به عربی و فارسی در ترجمه شد (ریپکا، ۱۳۸۲: ۶۱/۱ و ۱۰۲ و ۱۱۲ و صفا، ۱۳۳۵: ۱۲۸/۱). آثار زیادی هم توسط زردشتی‌ها پس از فتح اسلامی با زبان پهلوی نگارش می‌یافت و تا قرن چهارم هجری هنوز در ایران کسانی بودند که می‌توانستند سنگ نوشته‌های پارسی میانه را

بخوانند (ریپکا، ۱۳۸۲: ۱۰۵). اما در مصر نوشته‌های قدیمی مصر را کسی نمی‌خوانده است و گزارشی در متون تاریخی، درباره خواندن متون هیروگلیفی یا دموتیکی دیده نشده است. در ایران رفته رفته واژگان فارسی که پاسخ‌گوی نیازهای جدید زندگانی نبود، کنار نهاده شد و اصطلاح‌های زبان تازی به صورت رخنه آهسته ولی پیوسته، اثر می‌گذاشت. از قرن دوم هجری به بعد ترجمه آثار پهلوی به عربی نیز شروع شد و برخی اسلوب و اصطلاحات آن وارد زبان عربی گردید (ریپکا، ۱۳۸۲: ۱۴۸ و صفا، ۱۳۳۵: ۱۱۸). این موضوع در ماندگار ماندن زبان فارسی تأثیر داشت، ولی در مصر از ترجمه کتابی از متون قبطی به عربی سراغی نداریم. برخی از محققان معتقدند ادبیات عرب قبل از تأثیر ایرانیان، ساده، جامد و خشک بود ولی با نفوذ ادبیات ایرانی، معانی مضامین و بدایع فارسی را به خود گرفت (امین، ۱۳۳۷: ۴ و ۱۲۹). بسیاری از شعرای پارسی نژاد به زبان عربی شعر سروده و مایه ادبی ایران را به زبان جدید منتقل کردند (امین، ۱۳۳۷: ۱۷۶ و عبدالجلیل، ۱۳۶۳: ۵۷). در مصر، بجز ورود برخی لغات قبطی که بیش‌تر اصطلاح سیاسی و مدنی بودند، تأثیری از زبان آنها بر لسان عرب مشاهده نشده است. درست است که بر اثر تسلط مسلمین و سقوط دولت ساسانی گروه زیادی از ایرانیان، زبان عربی را به خوبی فرا گرفتند و در آن به تألیف و تصنیف و سرودن شعر پرداختند، ولی این امر سبب نشد که مردم ایرانی زبان ملی و لهجه‌های محلی خود را رها کنند، مهاجران عرب و ملل دیگر برای زیستن در ایران محتاج و ناگزیر به فراگرفتن لهجه‌های عمومی مردم بودند (صفا، ۱۳۳۵: ۱۳۴).

از سویی دیگر، برخی لهجه‌های ایرانی پس از فتح اسلامی، از طریق آمیزش با زبان عربی تغییر و تحول می‌یافت و از میان آنها لهجه دری، آماده آن می‌شد که

مصر وجود نداشت. بالعکس در ایران زبان‌های ملی و محلی روند طبیعی خود را می‌پیمود و آثار و نوشته‌های زیادی به این زبان موجود بود و مردم ایران ضمن پذیرفتن دین اسلام، سنت‌های ملی و زبان‌های خود را حفظ کردند زیرا میراث گرانبهای ملی و تاریخی آنها محسوب می‌شده است و تعارضی هم با پذیرفتن اسلام نداشته است. مردم مصر با پذیرفتن زبان عربی و دین اسلام، عرب شدند، زیرا از زبان ملی و تمدنی ملی در آن دوران برخوردار نبودند. از این روست که بایستی ریشه‌های پذیرش فرهنگ و زبان عربی در مصر را در روزگار پس از اسلام جست و جو کرد. یکی از محققان مصری می‌نویسد: «در آن هنگام که فردوسی، شاعر ملی ایران، شاهنامه را در قرن چهارم هجری به زبان فارسی نوین به رشته تحریر می‌کشید، دینداران قبطی مصر در سده چهارم، آثار خود را به زبان عربی می‌نگاشتند و با همدینان خود بدان زبان سخن می‌گفتند» (کاشف، ۱۹۸۸: ۱۵۲).

انتشار زبان عربی در مصر و حرکت مصریان به

سوی «عرب شدن»

«عربی‌سازی»، سیاستی بود که امویان در پیش گرفته بودند و آن عبارت بود از گسترش فرهنگ عربی در سرزمین‌هایی که در قلمرو اسلامی عرب، جای می‌گرفت و بیش از همه این فرهنگ با زبان عربی نمایانده می‌شد. «عربی شدن هرچند با فرایند اسلامی هم زمانی دارد، اما خود جنبشی جداگانه محسوب می‌شود» (هاوتینگ، ۱۳۸۶: ۵). «تعریب» به معنی عرب شدن، بیشتر در مورد تغییر زبان دفترهای دیوانی مسلمانان در صدر اسلام بود که تا زمان خلافت عبدالملک بن مروان به زبان‌های ایرانی، رومی و یونانی بود و او دستور داد این دیوان‌ها به عربی ترجمه شود و

دارای ادبیات وسیعی گردد و سرانجام در پایان قرن سوم هجری، زبان دری که لهجه شرق ایران بود، به عنوان یک لهجه مستقل درآمد (صفا، ۱۳۳۵: ۱۲۵) و رفته‌رفته به عنوان زبان نظم و نثر ایرانی‌ها در کنار زبان عربی درآمد و مردم ایران ضمن پذیرش اسلام همچنان با زبان‌های ملی و محلی خود تکلم می‌کردند، و اصطلاحات اسلامی را که به زبان عربی بود، وارد زبان خود کردند. عرب‌هایی که به صورت نیروهای جنگی (غازی) یا قبیله‌ای به ایران آمده بودند، خود به ترویج زبان فارسی کمک کردند، در حالی که بعضی از ایرانی‌ها به اسلام می‌گرویدند، عرب‌ها سعی می‌کردند خود را با محیط فرهنگی و اجتماعی ایران سازگار و همساز نمایند. آنها به زبان فارسی صحبت می‌کردند، همانند ایرانی‌ها لباس می‌پوشیدند، روزهای مقدس ایرانی‌ها را جشن می‌گرفتند و با زنان ایرانی ازدواج می‌کردند (لایپدوس، ۱۳۸۱: ۹۱).

بیش از هزار سال بود که مصری‌ها، قبل از تسلط عرب‌ها، تحت قیادت حکومت‌های هخامنشی، یونانی (بطلسه)، رومی و بیزانس قرارداداشتند و حکومتی ملی مانند عصر فراعنه را به خود ندیده بودند. در این دوران طولانی زبان رسمی و علمی، یونانی بوده است و بویژه بعد از گرایش مردم مصر به مسیحیت، به فرهنگ دوران فراعنه و مصر قدیم به چشم دوران بت پرستی نگاه می‌شد. از این رو بود که کتابت خط هیروگلیفی و دموتیک، که دو خط مهم مصر باستان بودند، کنار گذاشته شد و آثار زبان‌های مصری قدیمی به صورت سنگ نبشته‌ها در قبرستان‌ها و قصرهای فراعنه باقی ماند. رفته‌رفته لغات و اصطلاحات زبان یونانی وارد زبان قبطی‌ها شد و «مسلمان‌ها در زمان فتح با مردمی در مصر مواجه بودند که زبانشان مخلوطی از مصری و یونانی بود» (الدالی، ۲۰۱۰: ۸). پس زبان مهمی که آثار زیادی با آن نوشته شده باشد، در هنگام فتح اسلامی در

زبان دیوان‌ها عربی شد (ابن تغری بردی، ۱۴۱۳: ۲۱۰/۱). البته این اتفاق حدود بیست سال دیرتر در مصر روی داد و زمان خلافت ولید بن عبدالملک دیوان‌های مصری که به زبان یونانی بود، به عربی برگردانده شد. اما در این قسمت ضمن بررسی موضوع تعریب، چگونگی رواج زبان عربی به جای یونانی و قبلی در بین قبطیان و اهالی مصر بررسی می‌شود. گسترش فرهنگ و زبان عربی در مصر، یکی از مهم‌ترین اتفاقات جهان اسلام بود این اتفاق ناگهانی و یکباره نبود بلکه به تدریج و مرور زمان مردم قبطی مصر، عرب شدند. زمینه‌ها و علل انتشار زبان عربی و گرایش مردم مصر به زبان و فرهنگ عربی در صدر اسلام و دوره سفیانیان در ۱۸ مورد بررسی می‌شود.

۱- حضور اعراب قبل از فتح اسلامی در مصر

در اینکه مصریان در طول تاریخ همسایه اعراب بودند و روابط زیادی بین آنها وجود داشته، شکی نیست. آمدن اعراب قبل از اسلام به مصر یکی از واقعیات تاریخ است. عرب‌ها از زمان‌های بسیار دور در شبه جزیره عربستان بوده‌اند و به همه آنها لفظ عرب اطلاق شده است. گفته شده است، عرب به معنی ساکن بادیه است. سپس این لفظ بر همه ساکنان شبه جزیره عربی اطلاق گردید (القلقشنندی، ۱۹۸۲: ۱۱).

عرب‌ها از همان زمان‌های دور به صورت موج‌ها یا هجرت‌ها خارج شدند و به میان دورد، شام و برخی هم به حدود بلاد نیل روی آوردند. راه اول آنان به مصر شبه جزیره سینا بود و راه دوم، از طریق دریای سرخ بوده است. در عصر اول امپراطوری مصر و دوران دوم فرعون‌ها (۳۲۰۰ ق - م) عرب‌های غارت‌گر، صحرای شرقی مصر را برای اقامت خود برگزیدند و به صورت قبایل گوناگون در این سرزمین به زندگی پرداختند (الریطی، بی تا: ۲۶؛ و خورشید البری، ۱۹۹۲:

۷). هرودوت هنگام دیدار از مصر در سال ۴۴۶-۴۴۵ ق - م می‌گوید که در قسمت‌های شرقی مصر قبایل عرب وجود دارد و صحرای بین نیل و دریای سرخ را در دوران فرعون‌ها «بلاد عرب» می‌گویند (جواد علی، ۱۹۵۳: ۲۸۶/۲). سپاهیان داریوش هخامنشی که مصر را تصرف کردند، عرب بودند. ولی فرماندهان ایرانی بودند (هرودوت، ۱۳۸۴: ۱۰۴/۴). به گزارش مورخان وقتی که فرمانده مسلمین، عمرو عاص، به سوی مصر می‌آمد. قومی از عرب‌های لخمی در حدود مصر ساکن بودند و تعدادی از عرب‌ها به صورت یک گروه جنگجو در سپاه روم هنگام دفاع از دژ باب‌البون حضور داشتند (ابن عبدالحکم، ۱۹۶۱: ۵۹). عده دیگری از قبایل عرب از لخمی‌ها و جذام در شهر «البهنسا» در سپاه روم بودند (الواقیدی، بی تا: ۵۳ و ۵۴). آخرین هجرت‌های عربی به مصر قبل از ظهور اسلام، توسط برخی از بطون خزاعه بوده است (خورشید البری، ۱۹۹۲: ۳۹). مسلمین پس از فتح دمیاط مشاهده کردند که حدود بیست‌هزار نفر از اعراب «متصره غسانی» در تنیس در برابر مسلمین صف‌آرایی کردند، ولی شکست خورده، فرمانده آنها اسیر گردید و تنیس تصرف شد. (مقریزی، بی تا: ۷/۱) از گزارش‌های مورخان پیداست که از زمان‌های دور اعراب در مصر حضور داشته‌اند به ویژه اعرابی که از زمان نزدیک به فتح اسلامی وارد مصر شده بودند. این موضوع حرکت عرب‌شدن مصریان را تسریع کرد، زیرا این اعراب که بنا به برخی گزارش‌ها لغت و زبان قبطی را می‌دانستند (ابن عبدالحکم، ۱۹۲۰: ۵۹)، عامل مهمی در امتزاج مصریان با اعراب مسلمان بودند در نتیجه موجب ترویج زبان عربی در مصر شدند. اما نمی‌توان پذیرفت که حضور آنها در مصر موجب «عرب شدن» قبطی‌ها پیش از اسلام شده بود.

اسکندریه ورود مرابطان به این شهر بوده است (خورشید البری، ۱۹۹۲: ۶۱). مرابطان در منازلی که از رومیان به جای مانده بود ساکن شدند. این منازل کرایه ای نبوده و خرید و فروش هم نمی شد و به ارث هم نمی ماند. فقط برای سکونت مرابطان بود (رمضان، ۱۹۹۴: ۱۲). پ) تشویق خلفا و حاکمان مسلمان برای مهاجرت قبایل عرب جهت ایجاد توازن بین اعراب: برخی خلفا، مثل معاویه، برای ایجاد تعادل جمعیتی بین اعراب قحطانی (جنوبی) عده ای از قبایل شمالی و عدنانی را به مصر منتقل کردند. چنانچه عمر بن خطاب دستور داد تا یک سوم قبیله قضاعه شام، برای جلوگیری از نزاع با دیگر قبایل عرب در شام، به منطقه «الصعید» مصر بروند (مقریزی، ۱۹۶۱: ۲۹). گزارشی رسیده است که معاویه در سال ۵۳ هـ. ق حدود ۱۳۰ خانوار از ازدی ها را به مصر مهاجرت داد. علت انتقال آنها، شورش علیه حاکم بصره بود و مسلم بن مخلد حاکم مصر آنها را در «خطه الظاهر» فسطاط جای داد (مقریزی، بی تا: ۲۹۸/۱)

ت - هجرت برخی از قبایل عربی برای انضمام به اقوام خود در مصر بود. به عنوان نمونه، جمعی از قبیله ی بلّی، پس از اتمام فتح مصر، برای پیوستن به سایر افراد قبیله که هنگام فتح آمده بودند، راهی مصر شدند و در خطه آن قبیله در فسطاط مستقر شدند. (رمضان، ۱۹۹۴: ۱۳)

ث - دست یابی به معادن طلا در بلاد صعید مصر (مصر علیا) و به دست گیری تجارت پرسود آن: عرب ها قبل از اسلام از وجود طلا در معادن «الصعید» مصر با اطلاع بودند و با عبور از دریای سرخ برای استخراج و خرید آن به این منطقه می آمدند. پس از فتح اسلامی، اقامت برخی قبایل عرب در نزدیکی معادن طلا سرعت گرفت. آنان زمین را شکافته پس از رسیدن به این فلز

۲- مهاجرت قبایل عرب به مصر پس از فتح اسلامی بنا به گزارش های مورخان در هنگام فتح اسلامی حدود ۱۲ هزار نفر عرب، به همراه خانواده هایشان به مصر آمدند و کار فتح را به پایان بردند. سیر ورود اعراب به این سرزمین شتاب گرفت. مهم ترین علل مهاجرت قبایل عرب به مصر پس از فتح اسلامی: الف) برای ادامه فتح مصر و سرزمین های غرب آن مثل بَرَقَه و افریقیه و سرزمین های جنوبی، نُوبه و سودان. یکی از سیاست های امویان، تقویت موضع اعراب در مناطق فتح شده بود. چنانچه در زمان معاویه حاکم بصره حدود پنجاه هزار نفر اعراب بصره و کوفه را همراه خانواده هایشان به خراسان کوچانید و کوچ بعدی در زمان یزید انجام گرفت (خامسی پور، ۱۳۸۲: ۲۷۳). در مصر هم معاویه نیروهای فراوانی را به عنوان «مرابط» فرستاد و آنان در اسکندریه مستقر شدند. غازیان و جنگجویان مسلمان همواره از مصر به مغرب اعزام می شدند. ب) تشکیل سپاه مرابط یا «مرابطه اسکندریه»: بر طبق دیوان جند که عمر آن را پایه ریزی کرد، سپاهیان مسلمان از بیت المال عطا دریافت می کردند. اما افراد و قبایلی که پس از فتح مصر برای ادامه فتوح به مصر می آمدند، معمولاً در جرگه مرابطها قرار می گرفتند، نامشان در دفتر بیت المال مصر ثبت نمی شد و از درآمد صدقات و غنایم به آنان داده می شد (الکندی، ۱۹۰۸: ۴۱۸). هر ساله از مدینه و یا سایر سرزمین های اسلامی مرابطهایی به مصر و به ویژه اسکندریه می آمدند. ولی در سال ۴۴ هـ. ق در زمان امارت عتبه بن ابوسفیان و به تقاضای رئیس مرابطان اسکندریه، معاویه ده هزار نفر از شام و پنج هزار نفر از مدینه، به اسکندریه فرستاد (الکندی، ۱۴۰۷: ۳۶ و ابن عبدالحکم، ۱۹۲۰: ۱۳۰ و ۱۳۱). به عقیده برخی محققان عامل مهم ترویج زبان عربی و عرب شدن مردم

گرانها آن را در «اسوان» (شهر مرزی مصر در نزدیکی سودان) می‌فروختند (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۱۱۲ و ۱۴۴).

ج - حاصلخیزی مصر و جذابیت‌های آب و هوایی مصر برای قبایل عرب، یکی از انگیزه‌های مهاجرت آنها بوده است. مثلاً برخی از قبایل عرب چون شرایط آب و هوایی «الصعيد» مصر را مناسب دیدند به این ناحیه مهاجرت کردند. زیرا احساس می‌کردند که شرایط جوی آنجا مانند شبه جزیره است (الریطی، بی تا: ۶۵).

به هر حال آمدن قبایل زیاد به مصر در انتشار زبان عربی و عرب شدن مصریان بسیار مؤثر بوده است و چون اعراب و قبایل عرب با مردم مصری جوشش و اختلاط زیادی داشتند، موجب تحقق این امر شد. در مجموع بنا به یک تحقیق دانشگاهی در دانشگاه قاهره، مجموع قبایل و بطونی که به مصر آمدند: از عدنانی‌ها ۳۰ قبیله و ۳۰ بطن، قحطانی ۶۱ قبیله و ۱۱۱ بطن و قبایل دیگر ۳ قبیله به مصر آمد و در شهرهای آنجا پراکنده شدند (خورشید البری، ۱۹۹۲: ۷۲). بدیهی است که اعراب یمنی (جنوبی) نقش مهم‌تری در مصر داشته‌اند. روند ورود قبایل عرب به مصر پس از حکومت سفیانیان ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۰۹ هـ ق اتفاق مهمی برای مصر روی داد و آن آمدن قبیله قیس بود که با اجازه هشام بن عبدالملک به مصر آمد و آنان حدود ۳ هزار خانواده بودند که در شرق دلتای نیل مستقر شدند. مورخین می‌گویند اسلام در مصر منتشر نشد الا بعد از سال ۱۰۰ هجری، زمانی که والی مصر، طایفه قیس را در شرق نیل مستقر کرد. (مقریزی، بی تا : ۲/۲۶۱) در قرن اول و دوم هجری در فسطاط قهرهایی پیدا می‌شود که افراد با قبیله‌هایشان معرفی شده‌اند ولی از قرن سوم به بعد با نام شهرهایشان مشخص شده‌اند و از قرن چهارم مورخان مصری مسیحی، آثار خود را با زبان عربی می‌نوشتند و حتی برخی از کتب یونانی و بیزانسی را به عربی برگرداندند

(کاشف و دیگران، ۱۹۹۳: ۱۰۳ و ۱۰۶). این گزارش‌ها تأثیر مستقیم مهاجرت قبایل عرب به مصر و عرب شدن مصریان را به روشنی آشکار می‌کند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل انتشار زبان عربی و عرب شدن مصریان، مهاجرت قبایل و افراد عرب به مصر پس از اسلام بود و آنان بر خلاف بیزانسی‌ها و یونانی‌ها با مردم اختلاط پیدا کردند و ملت جدیدی به نام «مصر اسلامی» را به وجود آوردند.

۳- بیگانه بودن زبان یونانی برای عامه مردم قبطی در مقایسه با زبان عربی

زبان یونانی، زبان رسمی سوریه و مصر در دوران حکومت بیزانس بود. همچنان که زبان پارسی در بین النهرین رواج داشت، اما زبان کلیساها در سوریه آرامی و در مصر قبطی بود (سلامه کار، ۱۹۹۸: ۱۱). در مصر متون دینی با زبان یونانی نوشته شده بود ولی با زبان قبطی تشریح می‌شد. زبان قبطی زبان مذهبی مردم مصر بود و همه قبطیان با آن تکلم می‌کردند (بولت، ۱۳۴۶: ۳۸). ولی یونانی را همه مردم نمی‌دانستند بیش تر کسانی که با حاکمان رومی در ارتباط بودند، آن را مورد استفاده قرار می‌دادند، زیرا زبان یونانی زبان سیاسی و اداری مصر بود.

فتح اسلامی موجب احیای برخی اصطلاحات و رونق زبان قبطی شد زیرا زبان یونانی از رسمیت افتاد و عرب‌ها نام سرزمین‌ها را از زبان قبطی گرفتند (کاشف و دیگران، ۱۹۹۳: ۹۸). از آنجا که زبان یونانی زبان فرهنگی و سیادت علمی بود. لذا از زبان قدیمی مصری، «دموتیک»، در این دوره خبری نبود. پس از فتح اسلامی، چون زبان عربی زبان حکام و امیران بود، تعداد زیادی از قبطی‌ها آن را فراگرفتند و برای رسیدن به سطوح بالاتر در اجتماع و اشتغال در وظایف عمومی به آن مشغول شدند. از طرف دیگر زبان گفتار بین

اسلام گرویدند. حنا النقیوسی مورخ قبطی می نویسد: که پس از ورود عرب ها به مصر قبل از اینکه فتح آن کامل شود، عده زیادی از مصریان مسلمان شدند (کاشف و دیگران، ۱۹۹۳: ۹۶). بررسی متون فقهی اسلامی و کتب تاریخی ثابت می کند که عرب ها با اهالی تسامح داشتند و پذیرش اسلام را به آنها اجبار نمی کردند. بلکه فقط سیطره سیاسی را واجب می دانستند. گاهی گروهی به اسلام در برخی مکان ها، با سپاهیان اسلام اتصال نداشت، ولی رواج یافت (کاشف و دیگران، ۱۹۹۳: ۹۹). حتی شماری از اسیران مصری، پس از عقد قرارداد صلح، حاضر به بازگشت به دین قبلی خود نشدند، بلکه اسلام را پذیرفتند (طبری، ۱۴۰۸: ۱۰۵/۴ و ۱۰۶). انتشار اسلام در مصر موجب انتشار زبان عربی شد و به عنوان زبان کتابت و خطبه ها درآمد. در دوره فتح اسلامی و سفیانیان آمار دقیقی نداریم که چه تعداد از مردم مصر مسلمان شدند و چه میزان از مردم به عربی سخن می گفتند. ولی در مصر تغییر مذهب طی حدود سه قرن به تدریج و آرام و بدون اجبار و یا صدور قوانین دولتی و از راه طبیعی منتشر شد و اختلاط عمیق عرب با قبطی ها را به دنبال داشت (خورشید البری، ۱۹۹۲: ۵۶). روند گروه مردم مصر در صدر اسلام یک فرایند مستمر و دائمی بود. این گرایش به اسلام چنان بود که طی حدود بیست سال از فتح اسلامی در زمان عمرو عاص، خراج این سرزمین از چهارده میلیون دینار به پنج میلیون دینار در دوره خلافت معاویه رسید (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۱۱۸). و در زمان خلافت هشام بن عبدالملک (۱۲۳-۱۰۳ ه. ق) به کمی بیش از ۲/۷۲۳/۰۰۰ دینار، کاهش یافت (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۶۴). اما از قرن نهم میلادی (سوم ه. ق) به بعد گرایش جمعی به اسلام در مصر و شمال آفریقا آغاز شد. (Berett, 1973: 9) در اینکه انتشار اسلام از مهم ترین عوامل رواج زبان عربی در مصر است،

مسلمانان و قبطی ها زبان عربی بود، پس این زبان در مصر رونق گرفت (زیاده، ۱۹۲۶: ۴۶ و ۴۷). با اینکه دیوان ها تا پایان دوره سفیانیان در مصر به زبان یونانی بود، ولی کاتبان دیوان ها معادل ارقام یونانی را برای فهم اعراب به زبان عربی می نوشتند. این خود می توانست آغازی باشد برای آشنایی با زبان عربی. فتح عربی ضمن از رسمیت انداختن زبان یونانی، زبان قبطیان را هم گسترش داد. از سوی دیگر یونانیان در مصر همانند طبقه حاکمه می زیستند، ولی اعراب پس از مدتی برای معیشت و گذران امور به روستاها و حومه های شهرها رفتند و زبان عربی منتشر شد. ولی زبان یونانی با وجود حضور چند قرن در مصر، رواج چندانی نداشت و با آمدن زبان عربی از بین رفت. یونانی ها چون جزیره ای درون دنیای وسیع مصری ها بودند. اما عرب ها در متن مصری ها بودند و با آنان اختلاط عمیقی پیدا کردند و این دلیل مهم انتشار زبان عربی بود. (رمضان، ۱۹۹۴: ۳۹/۲) به عقیده یکی از محققین، مصریان پیش از فتح اسلامی از زبان یونانی امتناع می کردند و کلیسای یعقوبی، زبان یونانی را ممنوع کرده بود (امین مصطفی، ۱۴۱۰: ۱۷). نویسنده دیگری گفته است: در ابتدای ورود عرب ها به مصر، تکلم بین آنها و قبطی ها محدود بود و به حکم اضطرار صورت می گرفت اما پس از آنکه مصریان با فاتحان عرب مخلوط شدند، زبان شان را یاد گرفتند و چون مصریان برای در دست داشتن دیوان ها احساس خطر کردند برای تأمین مصالح شان زبان عربی را آموختند. البته انتشار دین اسلام تأثیر بزرگی در رواج زبان عربی در مصر داشت (امین مصطفی، ۱۴۱۰: ۱۷).

۴- انتشار اسلام در مصر و گرویدن تعدادی از قبطیان به اسلام

در همان روزهای فتح اسلامی تعدادی از قبطی ها به

شکی نیست ولی در برخی سرزمین‌ها مانند ایران، اسلام رایج شد اما زبان مردم عربی نشد. چرا مردم مصر عرب شدند؟ پاسخ این سؤال را در علل دیگری که در این نوشتار بررسی می‌شود، بایست جستجو کرد.

۵- تعریب دیوان‌ها و طراز

تغییر زبان دفترهای اداره‌های «خراج» و «جند» و زبان طرازها به «تعریب دواوین» مشهور است. گرچه عده‌ای چون قلقشندی و جهشیاری در کتب خود تغییر زبان یونانی در دیوان مصر را زمان امارت عبدالعزیز بن مروان می‌دانند ولی مورخان مشهور مصری (الکندی، ۱۹۰۷: ۸۰) و (مقریزی، بی تا: ۹۸/۱) و (ابن تغری، ۱۴۰۳: ۲۱۰/۱) عقیده دارند که تغییر دیوان‌ها در زمان عبدالله بن عبدالملک، جانشین او، بوده است. شکی نیست که این موضوع تأثیر مهمی در انتشار زبان عربی در مصر داشت و موجب توجه قبطیان به فراگیری زبان تازی شد. چراکه آنان در پی حفظ مناصب خود بودند. در ضمن موجب انتقال فرهنگ مصری چه قبطی و چه یونانی به فرهنگ عربی شد زیرا بطریق‌های مسیحی شروع به تدوین کتب خود به زبان عربی کردند. سپس دولت اموی در زمان عمر بن عبدالعزیز شرط کار کردن در ادارات اسلامی را پذیرش اسلام قرار داد و لذا بسیاری از مسیحیان اخراج می‌شدند و این موضوع در گسترش زبان عربی و اسلام مؤثر بود (منی حسن احمد، ۱۹۹۰: ۵۴).

۶- رسم ارتباعت

ارتباعت: بیرون رفتن اعراب مسلمان از فسطاط، در فصل بهار، به مدت حدود ۳ ماه و برای چراندن دام‌ها در مراتع اطراف شهرها و حومه‌ها بود. به طوری که هر قبیله و طایفه به یک روستا و مرتعی می‌رفت و در آنجا بود که با قبطی‌ها اختلاط پیدا می‌کردند. این رسم پس از ورود مسلمان‌ها به فسطاط با خطبه معروف

عمر و عاص شروع شد، (ابن عبدالحکم، بی تا: ۱۹۰) و تا پایان سفیانیان و حتی امویان همچنان پابرجا بوده است. موسم ارتباعت از اواخر زمستان تا حدود اوایل تابستان ادامه داشت. اهداف آن یکی: چراندن چارپایان و تقویت آنها برای حفظ قدرت نظامی سپاه، دوم استراحت و تعطیلی و آسایش برای سپاه، تا نفسی تازه کنند و افزون بر آن به دست آوردن خوراکی و صید بود. به توصیه عمرو مسلمانان در این مرحله همسرانشان را همراه نمی‌بردند و هر قبیله براساس قراردادی مکتوب حد و حدود قریه و محلی که می‌رفت، مشخص می‌کرد (رمضان، ۱۹۹۴: ۱۴). می‌توان ادعا نمود که ارتباعت سنگ بنای عملیات تعریب مصر بوده است. زیرا موجب اختلاط قبایل عربی با مصریان می‌شد و فرصتی بود برای عرب‌ها که سرزمین جدید و مردمش را احساس کنند. در عین حال مجال بود برای اینکه مصریان، آمده‌گان جدید به این سرزمین را بشناسند. ارتباعت قدیمی‌ترین شکل اتصال بین عرب‌های مسلمان و مصری‌ها بود. سپس بسیاری از قبایل محل ارتباعت خود را به عنوان مکانی برای اقامت دائم برگزیدند (خورشید البری، ۱۹۹۲: ۵۹).

۷- ضرب سکه‌های عربی

در دوره سفیانیان معاویه دینارهایی که به صورت عربی با شمشیر حک شده بود، ضرب کرد. سپس عبدالله بن زبیر درهم‌هایی ضرب کرد که یک طرف آن عبارت «محمد رسول الله» و چند جمله دیگر نوشته شده بود: (مقریزی، ۱۴۰۸: ۱۰۹ و ۱۱۰). اولین بار عمر بن خطاب به شکل ایرانی آن درهم‌هایی ضرب کرد و «لا اله الا الله» و «الحمد لله» و «الله اکبر» بر آن نقش شد. (الحسینی، ۱۹۶۹: ۴۲) عثمان نیز چنین کرد. معاویه و ابن زبیر هم سکه ضرب کردند. اما سکه‌های اسلامی وزن مشخص و ثابتی نداشت تا اینکه عبدالملک بن

یک کشیش اسکندرانی به عربی ترجمه شد (صفا، ۱۳۷۴: ۵۲/۱). بر اساس متون تاریخی درس‌های ابن‌عباس در مسجدالنبی را شاگردان او به عربی می‌نوشتند (سردار، ۱۳۶۹: ۱۳۰ - ۱۲۲). زبان عربی در آن دوره دارای قوت و اصالت بود زیرا زبان قرآن بود و توانایی تبدیل به یک فرهنگ مکتوب را به خوبی داشت. ولی احتمالاً زبان قبطی چنین توانایی را نداشته است. زیرا لهجه قبطی، زبان مذهبی و محاوره‌ای بود و کتابتی با آن، در آن زمان نمی‌شده است و پس از اسلام رفته‌رفته فراموش شد. از اسناد پاپیروسی که در مصر یافت شده است، مشخص می‌شود که هنگام خرید و فروش بین مسلمانان و قبطی‌ها عقدهایی بسته می‌شد و آن را با دو زبان یونانی در یک نسخه و عربی در نسخه دیگر، همانند می‌نوشتند (رزوقی مرجان، ۲۰۰۳: ۲۰۰). زبان قبطی کاربرد نوشتاری مهمی نداشته به همین جهت این عقدها را با یونانی می‌نوشته‌اند. به عقیده‌ی یکی از محققین، «تاکنون حتی یک سند رسمی تماماً قبطی از دوران حکومت عربی به دست نیامده است.» فقط گاهی در پایان سند یا پشت آن، با جوهری که با رنگ و جوهر متن اصلی سند، که یونانی و عربی بود، عبارتی قبطی نوشته می‌شد (حلق، ۱۹۸۰: ۶۳). از سویی دیگر از اواخر روزگار امویان، مراسم کلیساهای مصری با متن قبطی ولی تشریح عربی آغاز شد (ساویریس، ۱۹۶۸: ۱۴۸/۱). اگر زبان فارسی با ترکیب شدن با زبان عربی باقی‌ماند، علتش این بود که دایره لغات و اصطلاحات آن توانایی ماندن داشت ولی زبان قبطی در برابر فصاحت و اصالت زبان عربی قدرت رقابت نداشت زیرا زبان اصلی قبطی در هنگام فتح اسلامی باقی‌نمانده بود و تعداد زیادی لغت و الفاظ یونانی و سریانی به آن وارد شده بود (زیاده، ۱۹۲۶: ۴۶)، و زبان آنها تلفیقی از لغات مصری قدیمی و یونانی بود (الدالی، ۲۰۱۰: ۴). و به همین جهت زبان

مروان سکه‌ها را اصلاح کرد و خط آنها را عربی کرد (کاشف، ۱۹۸۸: ۵۱). این یک خطای تاریخی است که می‌گویند عبدالملک اولین سکه‌های معرب و اسلامی را ضرب کرد. او اول کسی بود که سکه‌ها را منظم کرد و وزن یکسانی برای آنها قرار داد و آن را در همه بلاد اسلامی ترویج کرد. به هر حال ضرب سکه‌های عربی در صدر اسلام و رواج آن در مصر، می‌تواند راهی باشد برای انتشار زبان عربی. زیرا مصریان با کلمات و عبارات عربی آشنا می‌شدند و زبان عربی رسمیت بیش‌تری پیدا می‌کرد.

۸- اصالت و فصاحت بودن زبان عربی

به عقیده بسیاری از دانشمندان و علمای زبان‌شناسی یکی از وسیع‌ترین و بی‌نیازترین زبان‌های جهان، زبان عربی است. آنچنان که گاه برای آدای یک مفهوم چندین لغت موجود است. زبان عربی ابزار انتشار پیام والای خداوند است، اما تنها ارزش معنوی زبان عربی نیست که موجب برتری آن بر دیگر زبان‌ها گردید، بلکه وسعت بی‌نظیر لغات آن است. آنجا که زبان یونانی برای نمایاندن چندین چیز جز یک لغت ندارد، زبان عرب برای یک شیء دارای چندین لغت است و «وقتی که زبانی به عربی ترجمه شود، زیباتر می‌شود» (گرونیام، ۱۳۷۳: ۳۷). زبان عربی که قرآن به آن نازل شده بود، در صدر اسلام در سراسر قلمرو اسلامی به سرعت رواج یافت و به صورت زبان رسمی بین عرب‌ها و مردمان سرزمین‌های تابعه درآمد و خیلی زود نوشتن به زبان عربی در سراسر قلمرو اسلامی معمول گردید.

در زمان معاویه کتابت عربی رواج داشت. چنانچه عبیدبن شریه دو کتاب تاریخی در آن زمان تصنیف کرد (حتی، ۱۳۶۰: ۳۰۲/۱) و حتی به فاصله کمی از حکومت سفیانیان، در دوره مروان، کتابی پزشکی از

عربی، رفته‌رفته زبان مردم مصر شد. زبان عربی حامل بذریقا و نوزایی بود از این رو است که در میان زبان ملت‌هایی که بر آن چیره گردیده بود، از میان نرفت بلکه زبان غالب گشت. این زبان گنجایش پاسخ‌گویی به نیازمندی‌های علمی، ادبی، هنری و سیاسی اداری را داشت.

۹- نزدیک بودن زبان قبطی به عربی

برخی از محققان معتقدند که قبطیان مصر، زبان عربی را ساده‌تر و راحت‌تر از یونانی یاد گرفتند. تعدادی از اصطلاحات خود را هم وارد زبان عربی کردند (کاشف و دیگران، ۱۹۹۳: ۹۸). زیرا لغات و اصطلاحات زیادی به صورت مشترک وجود داشت و چنانکه اشاره شد، برخی از محققان اصل و ریشه هر دو زبان را یکی می‌دانند.

۱۰- مسلمان و عرب شدن برخی از مصریان برای

فرار از جزیه و خراج. (رمضان، ۱۹۹۴: ۴۱/۲)

۱۱- خارج شدن از طبقه فرودست و ارتقای اجتماع.

(رزوقی مرجان، ۲۰۰۳: ۲۰۹)

۱۲- ازدواج اعراب با مصریان و پیدایش نژاد دورگه

اگرچه عرب‌ها از دادن دختران خود به مصریان ابا می‌کردند، ولی خیلی از آنها همسران قبطی اختیار نمودند و همین موضوع باعث اختلاط آنها و انتشار زبان عربی می‌شد (خورشیدی البری، ۱۹۹۲: ۶۰).

۱۳- رسم ضیافت

یکی از شرایط صلح عرب‌ها با تازیان این بود که اگر عربی بر مصریان وارد می‌شد، قبطیان موظف بودند ۳ روز از او پذیرایی کنند (ابن عبدالحکم، ۱۹۲۰: ۶۰). مسئولین مالی ضمن گردآوری مالیات روستاها مبلغی را هم برای ضیافت و نزول حاکم کنار می‌نهادند و اگر مسلمانی می‌رفت از او پذیرایی می‌شد. همین ضیافت خود عامل مهمی در ایجاد ارتباط مصریان و مسلمین

شد و در انتشار زبان عربی مؤثر بود.

۱۴- پذیرش غیر عرب‌های مسلمان (موالی) در سپاه

اسلام

از دوره خلافت عبدالملک بن مروان و از سال ۶۵ هجری، تازه مسلمان‌های غیر عرب نیز می‌توانستند به سپاه اسلام بپیوندند و از مزایای مادی و اجتماعی آن برخوردار شوند، (کاشف و دیگران، ۱۹۹۳: ۷۳) این جریان موجب اختلاط هرچه بیشتر قبطی‌ها و اعراب مسلمان شد و در گسترش فرهنگ و زبان عربی مؤثر افتاد.

۱۵- کارهای روزمره‌ای که موجب نزدیکی و اتصال

قبطیان و عرب می‌شد

عرب‌ها برای امور دیوانی و انجام کارهای عمرانی مثل برپا کردن منزل و کار و امور روزمره به قبطیان نیاز داشتند و یا به طبیبان مصری حاجت‌مند بودند. این کارهای روزمره موجب اختلاط دو قوم و رواج زبان عربی می‌شد.

۱۶- اسلام آوردن و عرب شدن مردم شام که هم‌مرز

مصریان بودند

مصری‌ها از دیرباز با شام روابط تمدنی و فرهنگی داشتند، این موضوع به احتمال زیاد در گسترش زبان عربی و اسلام در مصر مؤثر بوده است. از آنجا که فرهنگ سامی به واسطه نزدیکی جغرافیایی به شام و حضور برخی جمعیت‌های سامی مانند یهودیان در مصر وجود داشت؛ تأثیر پذیری تعدادی از مصری‌ها از «عربی شدن» شام، محتمل است.

۱۷- جذابیت دین اسلام و الگو بودن پیامبر (ص) و

بزرگان دین برای قبطیان

احادیثی که از پیامبر (ص) در مورد توصیه آن حضرت به رفتار نیکو با مصریان بر سر زبان‌ها بود، در گرایش مصری‌ها به اسلام و پذیرش زبان عربی، بی‌تأثیر نبوده

کافی داشتند و برخی از عرب‌ها در مناطقی از مصر ساکن شده بودند. وضعیت نابسامان قبطی‌ها، در هنگام حاکمیت بیزانسی‌ها، موجب سهولت فتح مصر گردید. مسلمان‌ها و فرمانده ایشان با «اهل ذمه» رفتار بهتری از حاکمان قبلی داشتند و بین آنها پیمان‌هایی بسته شد، که تضمین کننده آزادی مدنی، مذهبی و اجتماعی ساکنان مصر بود و در آن‌ها مواردی توافق شده بود، که زمینه اختلاط قوم فاتح و رعایای بومی را فراهم کرده بود. رسم «ضیافت» و «ارتباع» موجب مستحکم شدن هرچه بیشتر روابط عرب‌ها و مصری‌ها شد. رفته رفته عرب‌ها به صورت قبیله‌ای و گروهی به علل و انگیزه‌های گوناگون، سرزمین مصر را برای اقامت دائم خود برگزیدند.

عرب‌ها و قبطی‌ها در روستاها و اداره‌ها و مطب‌ها و مناسبت‌هایی از این دست با هم برخورد داشتند. گویش قبطی، زبان محاوره‌ای بود و زبان رسمی و اداری مصری‌ها، یونانی بود ولی در موارد زیادی ناچار به کاربرد زبان عربی بودند و به دلیل ارتباط این زبان با مناصب و مقام‌های اداری، برخی از مصری‌ها به یادگرفتن زبان تازی رغبت کردند. «تعریب دیوان‌ها» و شرط داشتن زبان عربی برای کار در ادارات و سپس شرط مسلمان بودن، روند رو به رشد زبان عربی را در بین آنها، سرعت بخشید. هم زمان مسلمان شدن تعدادی از قبطی‌ها به معنی عرب شدن آنها بود. جذابیت دین اسلام، فصاحت زبان عربی و تسامح مسلمان‌ها و والیان مسلمان با اهل مصر، به این روند کمک کرده و در آخر روی آوردن عرب‌ها از شهرهای خود به روستاها و شهرهای کوچک و در پیش گرفتن شغل‌های جدیدی مانند کشاورزی و پیشه‌وری و افزایش ازدواج آنها با قبطی‌ها، نسل جدیدی را به وجود آورد که در قرن‌های سوم و چهارم هجری، زبان رسمی آن‌ها عربی شد. حتی مسیحیان، کتب دینی و

است. مشهورترین حدیثی که در این باره گزارش شده است: «هنگامی که مصر را فتح کردید با قبطیان به خیر و نیکی رفتار کنید زیرا ذمه آنها بر گردن شما است و با ماخویشی دارند» (بلاذری، ۱۳۷۶: ۳۷۶ و ابن عبدالحکم، ۱۹۲۰: ۲). عده‌ای از والیان مصر مانند عمرو، براساس توصیه پیامبر با مصری‌ها عدالت پیشه نمودند و در عقاید آنها دخالت نمی‌کردند و از اعمال فشار برای پذیرفتن دین جدید جلوگیری می‌کردند (کولونیل، ۱۹۹۷: ۵۲). بیش تر کتاب‌های مورخان مسلمان که جریان فتح مصر را گزارش کرده‌اند، از توصیه پیامبر (ص) برای خوش رفتاری با مصری‌ها به دلیل خویشاوندی با عرب‌ها، چون عرب‌های عدنانی خود را از فرزندان هاجر مصری می‌دانند، یاد کرده‌اند و والیان و کارگزاران مصر در سخنان خود، عرب‌ها را به رعایت این توصیه پیامبر (ص) تذکر می‌دادند. پر واضح است که این رفتارها و بیان این احادیث در گرایش مردم مصر به اسلام و پذیرفتن عرب‌ها به عنوان مردمی هم‌جنس خود آنها، بی‌تأثیر نبوده است. همچنین سادگی و یکدست بودن دین اسلام در مقایسه با تفرقه و جدال‌های فکری و مذهبی مسیحیت در پذیرش اسلام و فرهنگ عربی مؤثر بود.

۱۸- استمرار حاکمیت عرب‌ها بر مصر، به تعریب

فزاینده انجامید

درست بر عکس ایران که حاکمیت عرب‌ها در قرن سوم هـ. ق خاتمه یافت. می‌توان گفت که در مصر تا سده‌های اخیر، حکومتی که خصوصیت ملی داشته باشد در آن بوجود نیامد.

نتیجه

قبطی‌هایی که ساکنان اصلی مصر بودند، قرن‌ها پیش از ورود مسلمان‌ها به این سرزمین، از عرب‌ها شناخت

- تاریخی خود را به زبان عربی نگاشتند. زمینه‌ها و ریشه‌های «عرب شدن» مردم مصر را بایستی در محدوده‌ی زمانی، صدراسلام از فتح آن تا پایان حکومت امویان جست‌وجو کرد و این اتفاق تأثیر شگرفی در تاریخ و تمدن اسلام برجای نهاده‌است.
- منابع**
- الف) کتاب‌ها**
- ابن تغری بردی، ابوالمحاسن (۱۴۱۳ق) **النجوم الزهره فی ملوک مصر و القاهره**، تحقیق و تعلیق محمدحسین شمس‌الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خردادبه (۱۳۷۰) **المسالك و الممالک**، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، تهران: مترجم، چ اول.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۶ش) **العبر(تاریخ ابن خلدون)**، ترجمه عبدالحمد آیتی، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ اول.
- ابن عبدالحکم، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله بن عبد الحکم (۱۹۲۰ م) **فتوح مصر و اخبارها**، لیدن (سفارش مکتب المثنی بغداد).
- ابن عبدالحکم، عبدالرحمن بن عبدالله (۱۹۶۱) **فتوح مصر و مغرب**، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره: طبعه لجنه البیان و الترجمة و النشر.
- ابن هلال ثقفی کوفی (۱۳۷۱ش) **ترجمه الغارات**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول.
- اجتهادی، ابوالقاسم (۱۳۶۳ش) **بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین**، تهران: سروش، چ اول.
- اشپولر، برتولد (۱۳۵۴ش) **جهان اسلام (۱) دوران خلافت**، ترجمه قمر آریان، تهران: امیرکبیر، چ اول.
- الخربوطلی، الدكتور علی (۱۹۷۰) **التاریخ الموحد لامة العربیه**، قاهره: الهیئه العامه للتألیف و النشر.
- الحسینی، محمدباقر (۱۹۶۹) **تطور النقود العربیه الاسلامیه**، بغداد: دارالجاهظ، الطبعه الاولی.
- الدالی، الدكتور عکاشه (۲۰۱۰) **عروبہ مصر القدیمة**، قاهره: لاحمه القومي العربی.
- الفیل، محمد (۲۰۰۷) **مختصر کتاب النجوم الزاهره**، فی ملوک مصر و القاهره ابن تغری بردی، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- القلقشندی، ابوالعباس احمد بن علی (۱۹۸۲) **نهایه الارب فی معرفه انساب العرب**، قاهره: دارالکتاب.
- الکندی المصری، محمد بن یوسف (۱۴۰۷) **تاریخ و لاه مصر**، ویله کتاب تسمیه قضایاها، بیروت: موسسه الکتب الثاقیه، الطبعه الاولی.
- الکندی المصری، محمد بن یوسف (۱۹۰۸) **کتاب الولاه و کتاب القضاء**، تصحیح رفن گست، بیروت: مطبعه الیسوعین.
- المرشدی، محمد ابراهیم (۱۹۹۳) **عروبہ مصر و اقباطها**، قاهره: دارالشرق الاوسط للنشر.
- الواقدی، محمد بن عمر (بی تا) **فتوح الشام**، بیروت: دارالحبل.
- امین مصطفی، الدكتور احمد (۱۴۱۰) **رسائل فی مصر الاسلامیه الی نهایه الدوله الاخشیدیه**، قاهره: بی جا، الطبعه الاولی.
- امین، احمد (۱۳۳۷) **پرتو اسلام** (ترجمه‌ی فجرالاسلام)، برگردان عباس خلیلی، تهران: شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکاء، چ دوم.
- بتلر، آلفرد (۱۹۳۲) **فتح العرب للمصر**، ترجمه محمد ابو حدید بکر، قاهره: مکتبه مدبولی، الطبعه الثانیه.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۷۶) **فتوح البلدان**، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۹۴) **انساب الاشراف**، تحقیق و تعلیق از شیخ محمدباقر المحمودی، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات،

- الطبعة الاولى.
- بولت (۱۳۶۴) **گروش به اسلام در قرن میانه**، ترجمه محمدحسین وقار، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ترتون، دکتورا.س (۱۹۹۰) **الامویه فی مصر**، ترجمه و تعلیق: دکتور حسن حبشی، القاهرة: الهیئه المصریه العامه للکتاب، الطبعة الثالثة.
- جوادعلی (۱۹۵۳) **تاریخ العرب قبل الاسلام**، بغداد: بی جا، الطبعة الخامسة.
- حتی، فیلیب خلیل (۱۳۶۶) **تاریخ عرب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: آگاه، چ دهم.
- حدودالعالم المشرق الی المغرب (۱۳۶۲) **منوچهر ستوده**، تهران: کتابخانه طهوری.
- حسن احمد محمود و منی حسن احمد محمود (۱۴۲۲ق) **مصر الاسلامیه (منذ الفتح العربی حتی قیام الدوله الفاطمیه)**، قاهره: دارالفکر العربی.
- حلاق، حسان علی (۱۹۸۰) **تعریب النقود والدواوین فی العصر الاموی**، بیروت: دارالکتاب اللبنانی، الطبعة الاولى.
- خامسی پور، لایلا (۱۳۸۲) **قبیله ازد و نقش آن در تاریخ ایران و اسلام**، قم: کتابخانه تخصصی تاریخ ایران و اسلام.
- خورشید البری، عبدالله (۱۹۹۲) **القبائل العربیه فی مصر فی القرون الثلاثه الاولى للهجره**، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- دنت، دانیل (۱۳۵۸) **مالیات سرانه و تاثیر آن در گرایش به اسلام**، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی، چ ۳.
- دورانت، ویل (۱۳۶۸) **تاریخ تمدن (عصر ایمان)** ترجمه ابوالقاسم طاهری و ابوالقاسم پاینده، تهران: آموزش انقلاب اسلامی، چ ۲.
- دینوری، ابوحنیفه، احمدبن داوود (۱۹۶۰م) **الاجبار الطوال**، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره:
- دارالاحیاءالکتب العربی، الطبعة الاولى.
- رزوقی مرجان، زینب فاضل (۲۰۰۳) **احوال مصر الاداریه و الاقتصادیه و الاجتماعیه من التحریر العربی حتی نهایه العصر الراشدی**، بغداد: بیت الحکمه.
- رمضان، هویدا عبدالعظیم (۱۹۹۴) **المجتمع فی مصر الاسلامیه (من الفتح العربی الی العصر الفاطمی)** جزء ثانی، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- ریپکا، یان و دیگران (۱۳۸۳) **تاریخ ادبیات ایران**، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: سخن، چ اول.
- زیاده، محمودمحمد (۱۹۲۶) **مجمعات اسلامیه**، القاهرة: بی جا.
- زیدان، جرجی (۱۴۰۱) **تاریخ مصر الحدیث مع فذلکه فی التاریخ مصر القدیم**، جزء اول، قاهره: مکتبه مدبولی.
- ساویریس بن المقفع (۱۹۶۸) **سیرالآباء البطارکه**، قاهره: الجمعیه القبطیه.
- سیف الدوله، محمد (۲۰۱۰) **عروبه مصر**، مجله الوعی العربی، شماره ۱۰۲، (۲۳ - ۱۲).
- شعیب، الدکتور علی عبدالمنعم (بی تا) **المختصر فی تاریخ مصر**، قاهره: دار ابن زیدون، الطبعة الاولى.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۴) **تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی**، تهران: دانشگاه تهران، چاپ پنجم.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۳۵) **تاریخ ادبیات ایران**، تهران: کتاب فروشی ابن سینا، چ دوم.
- طبری، ابی جعفر بن جریر (۱۴۰۸ق) **تاریخ الطبری**، بیروت: دارالکتب العلمیه، الطبعة الثانیه.
- عبدالجلیل، ج، م (۱۳۶۳) **تاریخ ادبیات عرب**، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: امیرکبیر.
- عبدالله عنان، محمد (بی تا) **مصرالاسلامیه و تاریخ الخطط المصریه**، چ قاهره: بی جا.
- علی ابراهیم، حسن (۱۳۷۵) **تاریخ عمروبن العاص**،

- قاهره: مکتبه مدبولی.
- کاشف، سیده اسماعیل (۱۹۸۸م) **مصرفی عصر الولاہ (من الفتح العربی الی قیام الدوله الطولونیه)**، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- کاشف، سیده اسماعیل و دیگران (۱۹۹۳م) **مصر الاسلامیه و اهل الذمه**، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- عمر، احمد مختار (۱۹۷۰) **تاریخ اللغه العربیه فی مصر**، قاهره: الهیئه المصریه العامه للتألیف و النشر.
- گرونیام، فن گوستاو (۱۳۷۳) **اسلام در قرون وسطی**، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر البرز، چ اول.
- لاپیدوس، ایرام (۱۳۸۱) **تاریخ جوامع اسلامی**، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران: اطلاعات، چ اول.
- محلاتی شیرازی، صدرالدین (۱۳۵۷) **مقدماتی بر تاریخ ادبیات عرب**، تهران: دانشگاه پهلوی.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۸۱) **آفرینش و تاریخ**، ترجمه و تعلیق از محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، چ ۲.
- مقریزی، تقی الدین احمد (بی تا) **الخطط**، بغداد: مکتبه المثنی.
- مقریزی، تقی الدین احمد (۱۹۶۱م) **تاریخ الاقباط**، تحقیق دکتور عبدالمجید ایاب، قاهره: دارالفضیله.
- منی، حسن احمد محمود (الدکتوره) (۱۹۹۰م) **دراسات فی السیاسه العامه للدوله الامویه فی مصر**، القاهره: دارالنهضه العربیه.
- مؤلف مجهول (۱۳۶۲) **حدودالعالم من المشرق الی المغرب**، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.
- مونس، دکتر حسین (۱۳۸۴) **تاریخ و تمدن مغرب**، ترجمه حمیدرضا شیخی، تهران: آستان قدس و سمت، چاپ اول.
- نیکلسون، رینولد، الین (۱۳۸۱) **تاریخ ادبیات عرب**، ترجمه کیوانداخت کیوانی، تهران: رایزن، چ اول.
- هاوتینگ، جرال (۱۳۸۶) **امویان نخستین دودمان حکومت گر در اسلام**، ترجمه عیسی عبدی، تهران: امیرکبیر.
- هرودوت (۱۳۸۴) **تاریخ هرودوت**، ترجمه و توضیح، هادی هدایتی، تهران: دانشگاه تهران، چ دوم.
- یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب (۱۳۶۶ش) **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۵.
- یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب (۱۳۴۷) **البلدان**، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
- ب) مقالات**
- آزادی، فیروز (۱۳۸۴) «آتش سوزی کتابخانه اسکندریه افسانه یا واقعیت؟»، قم: **مجله تاریخ درآینه پژوهش**، ش ۸ سال دوم، زمستان ۱۳۸۴ (۲۵ تا ۳۷).
- سردار، ضیاءالدین (۱۳۶۹) «نقش کتاب در تمدن و فرهنگ اسلامی»، ترجمه مهیار علوی مقدم، **مجله کیهان فرهنگی**، شماره ۳۱ مرداد و شهریور (۱۳۰-۱۳۲).
- سیف الدوله، محمد (۲۰۱۰م) **عدو به مصر**، **مجله الواعی العربی**، ش ۱۰۲ (۲۳-۱۲).
- ج) منابع لاتین**
- Bosworth' C.E (1986) **Enciclo Pedia of Islam' Leiden**
- Brett 'Michael (1973) **The spread of Islam in Egypt and north Africa ' London**